

## زندگی نامه بیهقی

بیهقی به سال ۳۸۵ هـ در ده حارث آباد بیهق (سبزوار قدیم) کودکی به جهان آمد که نامش را ابوالفضل محمد نهادند. پدر که حسین نامیده می‌شد، کودک را به سالهای نخستین در قصبه بیهق و سپس، در شهر نیشابور به دانش‌اندوزی گماشت. ابوالفضل که از دریافت و هوشمندی ویژه‌ای برخوردار بود و به کار نویسنده‌گی عشق می‌ورزید، در جوانی از نشابور به غزنین رفته (حدود ۴۱۲ هـ)، جذب کار دیوانی گردید و با شایستگی و استعدادی که داشت به زودی به دستیاری خواجه ابونصر مشکان گزیده شد که صاحب دیوان رسالت محمود غزنی بود و خود از دبیران نام‌آور روزگار. این استاد تا هنگام مرگ لحظه‌ای بیهقی را از خود جدا نساخت و چندان گرامی و نزدیکش می‌داشت که حتی نهفته‌ترین اسرار دستگاه غزنیان را نیز با وی در میان می‌نهاد، و این خود بعدها کارمایه گرانبهایی برای تاریخ بیهقی گردید، چنانکه رویدادهایی را که خود شاهد و ناظر نبوده از قول استاد فرزانه خویش نقل کرده که پیوسته «در میان کار» بوده است و در درستی و خرد بی‌همتا.

پس از محمود، بیهقی در پادشاهی کوتاه مدت امیر محمد (پسر کهتر محمود) دبیر دیوان رسالت بود و شاهد دولت مستعجل وی؛ و آنگاه که ستاره اقبال مسعود درخشیدن گرفت، نظاره‌گر لحظه به لحظه اوج و فرود زندگانی او بود، و هم از این تماشای عبرت انگیز است که تاریخ خویش را چونان روزشمار زندگی این پادشاه و آیینه تمام نمای دوران وی فراهم آورده است. پس از در گذشت بونصر مشکان (۴۳۱ هـ) سلطان مسعود، بیهقی را برای جانشین استاد از هر جهت شایسته ولی «سخت جوان» دانسته — هر چند که وی در این هنگام چهل و شش ساله بوده است — از این رو بوسه زوینی سالخورده را جایگزین آن آزادمرد کرد و بیهقی را بر شغل پیشین نگاه داشت. ناخشنودی بیهقی از همکاری با این رئیس بدنها، در کتاب وی منعکس است، تا آنجا که تصمیم به استعوا گرفته است، ولی سلطان مسعود او را به پشتیبانی خود دلگرم کرده و به ادامه کار واداشته است.

پس از کشته شدن مسعود (۴۳۲ هـ) بیهقی همچون میراثی گرانبهای، پیرایه دستگاه پادشاهی فرزند وی (مودود) گردید، و پس از آنکه نوبت فرمانروایی به عبدالرشید — پسر دیگری از محمود غزنی — رسید، بیهقی چندان در کوره روزگار گداخته شده بود که در خور شغل خطیر صاحب‌دیوانی رسالت گردد. اما دیری نپایید که در اثر مخالفت و سخن چینی‌های غلام فرومایه ولی کشیده‌ای از آن سلطان، از کار بر کنار گردید، و سلطان دست این غلام را در بازداشت بیهقی و غارت خانه وی باز گذارد. بیهقی سر گذشت در دنناک این دوره از زندگی خود را در تاریخ مفصل خود آورده بوده است که این بخش از نوشته‌های وی جزو قسمتهای از دست رفته کتاب است، ولی خوشبختانه عوفی در فصل نوزدهم از باب سوم «جوامع الحکایات» این داستان را نقل {به معنا} کرده است:

هنگامی که سلطان عبدالرشید غزنوی، به دست غلامی از غلامان شورشی (طغول کافر نعمت) کشته شد (۴۴۴ هـ) با دگرگون شدن اوضاع، بیهقی از زندان رهایی یافت، ولی با آنکه زمان چیرگی غلام به حکومت رسیده، پنجاه روزی بیش نپاییده و به قول صاحب «تاریخ بیهق» بار دیگر «ملکبا محمودیان افتاد»، بیهقی دیگر به پذیرفتن شغل و مقام درباری گردن ننهاد و کنج عافیت گزید و گوشه‌گیری اختیار کرد.

### زمان تألیف کتاب

بیهقی که دیگر به روزگار پیری و فرسودگی رسیده و در زندگی خود و پیرامونیان خویش فراز و نشیبهای بسیار دیده بود، زمان را برای گردآوری و تنظیم یادداشت‌های خود مناسب یافته و از سال ۴۴۸ هـ ق به تألیف تاریخ پردازش خود پرداخت و به سال ۴۵۱ این کار را به انجام رسانید، یعنی اندکی پس از درگذشت فرخزاد بن مسعود و آغاز پادشاهی سلطان ابراهیم بن مسعود (جل. ۴۵۱، ف. ۴۹۲).

### مرگ بیهقی

بیهقی هشتاد و پنج سال زیسته و به تصريح ابوالحسن بیهقی در «تاریخ بیهق» به سال ۴۷۰ هـ ق در گذشته است و به این ترتیب نوزده سال پس از اتمام تاریخ خویش زنده بوده و هرگاه به اطلاعات تازه‌ای در زمینه کار خود دسترسی می‌یافته، آن را به متن کتاب می‌افزوده است.

### نام کتاب

كتابی که امروز به نام «تاریخ بیهقی» می‌شناسیم، در آغاز «تاریخ ناصری» خوانده می‌شده است به دو احتمال: نخست به اعتبار لقب سبکتگین (پدر محمود غزنوی) که ناصرالدین است و این کتاب تاریخ خاندان و فرزندان و فرزندزادگان وی بوده، و دیگر لقب سلطان مسعود که «ناصرالدین الله» بوده است. به هر حال کتاب به نامهای دیگری نیز نامیده می‌شده، از این قرار: تاریخ آل ناصر، تاریخ آل سبکتگین، جامع التواریخ، جامع فی تاریخ سبکتگین و سرانجام تاریخ بیهقی، که گویا بر اثر بی‌توجهی به نام اصلی آن (تاریخ ناصری) به این نامها شهرت پیدا کرده بوده است. بخش موجود تاریخ بیهقی را «تاریخ مسعودی» نیز می‌خوانند از جهت آنکه تنها رویدادهای دوره پادشاهی مسعود را در بر دارد